

حال خوش



کبری محمودی

دانش‌آموز پایه‌ی اول ابتدایی بودم؛ عاشق درس و مدرسه. از آن بچه درس‌خوان‌هایی که هیچ کس جرئت نمی‌کند دیکته به آن‌ها بگوید. خودم از روی کتاب دیکته می‌نوشتم، چون اگر از اعضای خانواده به من دیکته می‌گفتند و نمره‌ام کمتر از بیست می‌شد، به هیچ عنوان زبربار نمی‌رفتم که خطا از من بوده است. این بود که کسی حاضر نمی‌شد...

در اولین دیکته‌ی بعد از تعطیلات نوروز، نمره‌ام شد ۱۹. آنچه یادم مانده این است که چنان گریه می‌کردم که کلاس را بیچاره کرده بودم. آموزگار با تجربه و بسیار عزیزم، خانم خوانساری، که هیچ اطلاعات دیگری از او ندارم، هر چه کرد آرام نشدم. در نهایت دستم را گرفت و مرا به آن کلاس اول دیگر برد. از بچه‌ها پرسید، امروز چه کسانی در دیکته نمره‌شان ۱۹ شده است؟ یادم هست صحنه‌ای را که انگار همه‌ی بچه‌ها دست بلند کرده بودند که یعنی ما ۱۹ شده‌ایم! من اما راضی نشدم.

این روزها از آن رفتار خودم تعجب می‌کنم. خجالتی بودم. چطور نمره‌ای روی مرا این‌همه باز کرده بود که آن قشقرق را راه بیندازم! چه اندازه صبور بود آموزگارمان، که بعد از کلی سعی و تلاش، مرا نشانده و برایم توجیه کرد که ۱۹ یک نمره با بیست فرق دارد و واقعاً نوزده و بیست خواهر و برادرند. همین جمله آبی بود بر آتش درونم و آرامم کرد؛ خواهر و برادر.

از وقتی ارزشیابی توصیفی مطرح شده و نظام آموزشی به قصد اجرای آن برآمده است، بارها و بارها خاطره‌ی نمره‌ی کلاس اولم را مرور می‌کنم. در ارزشیابی

توصیفی، نوزده و بیست واقعا خواهر و برادرند و آموزگار مادر همه‌ی این نمره‌هاست. آموزگار بهترین قاضی است در سنجش آموخته‌های دانش‌آموز.

حال باز هم فروردین و باز هم عید نوروز و باز هم مدرسه‌ها؛ اما این عید و بازگشت به مدرسه کجا و آن سال‌ها کجا! عادت‌مان شده بود برای فروردین و ۴۵ روز طلایی مانده تا پایان اردیبهشت چنان برنامه‌ای تدارک ببینیم که بچه‌ها از خمودگی تعطیلات سیزده‌روزه‌ی نوروز درآیند، خواب‌آلودگی بهارکم‌رنگ شود، انرژی بگیرند، آماده‌ی جمع‌بندی آموخته‌ها شوند و مہیای ارزشیابی پایانی و بعد از آن هم تعطیلاتی سه‌یا حتی چهارماهه و استراحتی و فراغتی. چه بسیار عادت کرده بودیم به این برنامه! اکنون اما سومین عید نوروزی است که آن را با شرایط کرونایی و محدودیت‌های دیدوبازدید سبزی کردیم! شرایط تحصیل و مدرسه نیاز به رسیدگی دارد. تحول می‌خواهیم و تحرک. شادابی و نشاط لازم داریم برای کودکان سرزمینمان که دوری از مدرسه بی‌طاقتشان کرده است. انگار غریبانی هستند در سرزمین مدرسه، همان مدرسه که خانه‌ی دومشان بود. سرگردان‌اند. هنوز به سبزی کلاسشان را و حتی چهره‌ی معلمشان را ندیده‌اند! هنوز درک کاملی از چیستی کلاس و مدرسه و حتی ارزشیابی توصیفی پایانی ندارند! هنوز آموزگار و محبت‌هایش را به‌درستی درک نکرده‌اند.

وقت آن است که در هنگامه‌ی اعتدال بهاری دست دعا بلند کنیم و از پروردگارمان بخواهیم حال ما را به بهترین حال برگرداند. اواسط این ماه به رمضان هم می‌رسیم. رمضان ماه لب‌بستن از طعام و چشم دل‌گشودن به روی نعمت‌هاست؛ روزهایی عزیز که خداوند ندای یارب یارب بندگان را مثل همیشه می‌شنود. چه خوب است فرصت را غنیمت بدانیم و نیازمندانه فریاد کنیم: به حق این ماه که مقامش را عظیم کردی و کرامت و شرافت و فضیلتش دادی بر سایر ماه‌ها، سلامت را به مردمان ما و به کودکان سرزمینمان برگردان!